هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی









## گزارش بزرگداشت یک قصه گو

## روايتها جامعه رامي سازند

طرح نو | شادی خوشکار | بالای ۵۰-۴۰ رر تی باید حمید عاملی از بلندگوهای شهر کتاب شنیده می شدود که با همراهی زویا خلیسل آذر قصهای از ی بر این بر این در منداره از امی خواند. جلسـه رونمایی از لوحفشرده نخستین مجموعه قصههای حمید عاملی با عنــوان «الاغ من دم نداره» اســت. عاملی عسال است که دیگر نیست و سرطان که این روزها دور و بر اهالی فرهنگ و هنر زیاد پرسه می زند، رر رزر رزر کی جراحت و حسر ریاب پرستهی رفته او را از رادیبو، از قصه گویی و از بچهها گرفته است. عسال است که یکی دیگر از راویان قصههای قدیمی ایرانی و بخشی از فرهنگ مادیگر نیست.

ترین. حالاً همستر عاملی که در ردینی میهمانان ویژه برنامه شهر کتاب نشسته است، بعد از مدتها نوُندگی و تُلاُش توانسته بخشی از کارهای او را که دوندنی و بلاش بواسته بحتیی از طرهای اورا ده گفته می شد دارند از بین می روند، به دست انتشار بسپرد، میراثی که این قصه گو برجای گذاشته است از بلند گرهای شـهر کتاب مرکزی پخش می شود. این بار بدون این که هیچ کودکی شنوندهاش باشد. 

سر کسی در زندگی حداقل یک بار تجربه شنیدن سه را دارد و این چیزی است که قدیمی ها بیشتر ی شناسـند. همان هایی که حالا برای بزر گداشت یک قصه گودر جایی دور هم جمع شدهاند و همانهایی که از خاطراتشان از قصههایی که شينبدواندم كوينيد احمدمجييط طباطباني

پروهستار در بین منسست از روز داری هی بوید که رادیو و قصههایش بخشیی از زندگی روزمره مردم بودند و بعد اضافه می کند که امروز دیگر مردم به شکل دیگری زندگی را می گذراننسد: «امروز» این مسأله موردنیاز ما نیست و به تدریج از برنامههای روزانه ما خارج شده است. بنابراین در این روز گار می بینیم که والدین جـوان، قصه گویی برای بچهها مردم، شیومهای دیگری را برای سر گرمی و آموزش بچههادر نظر می گیرند. اما قصه گویی آن طور که در ظاهر به نظر می رسد

تنهانقش سُرگرم کردنُ کودکان رانداردوهُمان ُطور که محیط طباطبایی میگوید، این قصهها بخشی از فرهنگ ما را منتقل می کنند: "قصهها هم در سطح عمومی و هم در بخش های خصوصی - یعنی بخش هایی که حافظه مردم را زنده نگاه داشته - از . نسلی به نســل دیگر منتقل می شود. قصه برخلاف دهههای ۴۰ و ۵۰ به گروههای الف و ب و ج تقسیم شده اما واقعیّت آن است که قصه، سن وسال ر میشناســد و قصه گو بــرای همه قصــه می گوید طوری که حتی پیامب اگر م(ص) برای این که نیت اصلی خودرابیان کند،می گوید که بهترین قصههارا آوردهام به این ترتیب، قصه، در شکل حماسه، تاریخ و باُورهای دینی، یک شیوه اسلی انتقال فرهنگ به حساب می آید و باید بگویم که ما امروزه با بحران قصمه وقصه گویسی مواجهیم و نمی توانیم شکل

جدیدی برای آن پیدا کنیم و در عین حال، هیچچیز هم جــای آن را پر نکر ده و ناهنجاری های ناشــی از پژوهشگر در این نشست از روزگاری می گوید که

نبود قصه در جامعه امروز مشهود است.» بخشی از داســـتان «الاغ من دم نداره» از بلندگوها پخش می شود و همه در سکوت یک کتابفروشی به این قصه گوش می دهند. یک طبقه پایین تر، بخش کودک و نوجوان شهرکتاب است که در کنار به ما تصویری از حمید عاملی قرار دادهاند این ساعت عصر یک روز کاری، بخش کودک و نوجوان شهر کتاب خُالی اُسَتَ. صدای عاملی پخش می شود مهر سب سی سی می مست می مسی پ سس می سرد و می توان چهره در چهره کتابهای اصبحی ایک قصه گوی دیگر، به صدای او گوش داد. همان زمان سخنران دیگر، سیدمحمد هاشمی، مدیر انتشارات گزینه برتر پشت میکروفن مسیرود و صحبت از تریکه بردر پستک میبروس هسیروی و مصبیک ر عاملی را با مرگ صبحی آغاز می کنند: اوقتی در سال ۴۱، زنده یاد صبحی در گذشت، بسیاری از افرادی که به برنامه قصههای جمعه علاقه داشتند، ناراحت ودندو نمى دانستند چگونه مى توان خلاً اور اجبران كرداما حميد عاملى، سكان دار قصه گوى ايران شد.» هاشمی از قصه گویی می گوید که برای نگهداشت

، شبانەرۇز زحمت مىكشد و مىخواھد فر هنگ ایرانی را به شـنوندههایی که پــای رادیو ر کرد . مینشینند همراه با لذت شنیدن یک روایت هدیه کند قصه گویی که البته حالا بخش زیادی از که «ماُندن قصه به خواستْ ماً نیس دستنوشتههایش در کتابخانه شخصیاَش بایگانی شــده اســت و تلاشــی برای انتقال آن به نسل بعد

راید که صحبتهای شادمهر راستین شروع شده، چیز تازهای می شنویم. صحبت از یک اضطراب است که هر کسی در درون خود احساس می کند. راستین طرح نو فروغ فكرى اتفكر عرفاني فلسفی ایرانی، آنچنان که بایدو شایدراُهش را به عقلانیت و علمیت نگشود. راهی که می توانست ر کرد از یک اکه چی؟ اصحبت می کند که این روزها در ذهن مردم بالا و پایین می شود. این فیلمنامهنویس می گوید که اضطرابها و که چی گفتنها به خاطر نبودن روایت است و به خاطر این که مادیگر کسی را نداريم كُه برايمان قصه بگويد.

گزارش کوتاه

راستین می گوید: «کستی که قصه می گوید یک جامعه را میسازد. به نظر من دو نفر در زندگی ما ہیں۔ رسی سرت ہو سر میں نقش تأثیر گذاری دارند یکی کسے کے ہرایمان روایت می کندو یکی کسے که لالایے می گوید. امااز آن جاییے که آنها الان خیلے کار دارند، ما در زندگیمان دچار اضطراب هســتیم. ایــن روزها به نظر میرسددیگر قصهای نیست. اگر جامعهای قصه سرهی رستانیم باشد جامعه نیست. بر جست کامعه با روایت و راوی زنده است. رزمندهها یعنی کسانی که روایت ســـازان امروز ما هستند بارها قصههایی را ری ۔ که مرحوم عاملی در برنامــه کار و کار گر می گفتند برایهم تعریفمی کردند.یعنی جامعهای که روایت

در همین شهرکتاب که قدم بزنیم، در کنار کتابها

بخُشي را هم اسباببازيهاي متنوع پر كرده است

می کرد، نیاز به شنیدن روایتی دیگر داشت تا وقتی که روایت باشد جامعه موضوع صحبت دارد.» در روز گاری که رسانه های مختلف برای سر گرمی و وقت گذرانسدن راههای جدید پیسش روی مردم می گذارند، قصه و به خصوص شنیدن آن از زبان یک قصه گو کمرنگ و کمرنگ ترمی شود. آن بخش از فرهنگ، انتقال تجربیات و پرورش

جامعه که قصه ها سهم نگهداشت آن را داشتند، از نظرها دور می شود. حالا شاید همان طور که شادمهر راستین می گوید، دیگر موضوع صحب «هدایت» یا «اخوان» نیستند، فوتبال و سریالها موضوع صحبت مردم را میسازند و نه این که بد باشُد اما دیگر روایت نیست و جاً دارد که بپرسیم قصهها کجــا هســتند. در غــرب که محــل تولد ر پر پر رســانه های جدید اســت، رادیو به عنوان رسانه ای راستین از نقش رادیوی اینترنتی می گوید و آن را بر این می داند که ما به روایت نیاز داری به قصه گو نیاز داریم و با فیلم و سریال نمی توانیم ب مد خویر داری و بیم و سور جامعه سالمی داشته باشیم بهخصوص که پدرها حرف و روایتی ندارند که تعریف کنند. قصه باید از آدم قصه گو بیاید و قصه گوی شهر ما خیلی وقت چشم بر هم نهاد و تصور کرد و روایت از شمنیدن

بچههایی که قصه نمیشنوند و صدای قصه گو به سیع ت سه تنهی سود و سیند که زبان را نمی شناستند مثل بچههایی هستند که زبان فارسی و فرهنگ را جور دیگری می فهمند یا مثل تنها کودکی که در این برنامه در آغوش مادرش بین مخاطبان حضور دارد و به خواب رفته اسـت. شاید باصدای حمید عاملی. برنامه که تمام می شــود و از آدمهای مشتاق قصه که فاصله می گیریم می شود به آخرین صحبت شادمهر راستین هم فکر کرد چطــور می:ــوان در ایــن روزگار قصههــا را زنده

جامعه ايران ازكجابه يك اتوبوس دوطبقه بدل شد؟ در ایران پس از صفویه تا زمان مشروطیت دیگر را برای بین سرویی در سرویی در سور بین با هیچ رستاخیزی روبهرو نیستیم که عقلاتینی در آن وجود داشته باشد. از اول مشروطیت هم تلاشی توسط متفکران و صورت می گیرد که ایرانیان از گذشته در خودمانده خود جدا شده

عامل مانایی بیشتر این تَفکُر از سویی و از سوی دیگر راهگشای زندگی مردمانی باشد که آگاهی ی بیدر رسیدی راه ساید به نامهی می بید با نامهی معمود و دهمیت اقتاد آنهادریخ شده بود همین امر نیز عالمی شده با بدر قابه گفته منوچهر آشتیانی، جامعه بـ اتوبـوس دوطبقهای بدل شــود که شکاف ماین طبقه اول و دوم آن، شکاف ناشی از نبود آگاهی باشد. شکافی که باید در قرون سوم نبود آگاهی باشد. شکافی که باید در قرون سوم و جُهاني شوند و از جُهان قديم به جُهان مدرن ر بهنی سود و ریهن سیره به سسیاری از آنها بیایند که به دلایل گوناگونی که بسسیاری از آنها رامی دانیم و بسیار هم گفته شده این امر انجام نگرفت و در نتیجه تنهاشاهد حالتی کاذب و تا ششم هجری که به خود لقب رستاخیز علمی ایرانیان را گرفته است، برای از بین بردن آن تلاش می شد، اما به گفته آشتیانی، این امر به دلیل عدم

سی سنده این مصد استیالی این سر به تاین معام خواست دولت صفوی ممکن نشد و بعدها نیز همین راه در پیش گرفته شد. • نکته ای که در پایان سخنان هفته گذشته شمادارای اهمیت بود، عدم حرکت تفکر عرفانی – فلسفی در ایران به سمت علم بود... بله، اما فرآیند اندیشه که در تاریخ بشر و بعد از

هستی اجتماعی و تاریخی رخ داده، بسیار مُتنوع و طولانی است. بخش هایی از این فرآیند توانستهاند عقلاتی شـوندو بخشهای دیگری نیز به دلایل متعدد نتوانسته. این امر تقریبا در تمام نقاط دنیا به همین شکل بوده اماقوت و ضعف دارد.

• به این تر تیب، این امر نسـبی اسـت و نمی تـوان به صورت کلی منکـر وجود این حرکت در ایران شـد... این روند در سـایر نقاط جهان به چهشکل بوده است؟

در جهان غرب به دلايــل مختلف اجا سیاسسی و فرهنگسی، عقلانی شدن و رفتن به برر علم واین جهانی شدن خیلی گسترده تر

انجام گرفته و دامنگیسر تمام قسسمتهای آگاهی شده است که از آن جمله مى توان به فلسفه، عرفان، ی ر بی زیباییشناسسی،ادبیات و... ر...یی اشـــاره کرد. اما ایـــن امر در شـــرق خیلی کمتر صورت گرفت و دنیویت پیدا کردن، به ُ دلایــل گوناگون خیلی دیر به وقوع پیوس و از ســویکی ژرف نیز نبود از طرفی تمامــی بخشهایی

ت انتقادگرایی، عقل گرایی و انسان گرایی پیش می رفت، منتهی این در شــرق بهخصوص رسی کار شــرقنزدیک یعنــی جایی که ما هســـتیم، رخ ندادالبته در شــرق دور یعنی چین، هندو...یک مقداری این روندطی شد.

•حال چنانچهبهایرانباز گردیم،اینروند به چه شکلی بوده است؟

یپ سطعی بوده است. این بحث بسیار مفصل است. اما تعداد زیادی از دانشـمندان بزرگ جهان مانند خانم کواشن، گلدزیهر، نوردکله و بسیاری دیگر، طی سالها وبدون ارتباط با یکدیگر؛ طلوع و افول رن ایرانی-اسلامی از قرن دوم تا ششم هجری (قرن یرمی سردی ر طرن عوج مسلم استری طری هشتم تا چهاردهم میلادی را مورد بررسی قرار دادند که مهم ترین آنها کتاب خانم کواشن است که در ۶ جلد به بحــث دراین باره می پردازد که بر چه اساسی از قرن ســوم هجری ناگهان با خیل مندان تــراز اول جهــان در تمامي حوزههاروبهرومى شويم وناكهان ازقرن ششم به بعداين بنافرومى ريزدونابودمى شود درحقيقت مىدهد كه در قرن شُشم هجرى كه اين رستاخيز پايان يافت، باقى مانده آنها مشل اخوان الصفاء مولويه،سينويه،فارابيهو...چوننتوانستند به بیزانس یعنی رمشرقی مهاجرت کردند قرن سيزدهم اينهار فتندو درقرن چهار دهم رنسانس اروپارخمیدهدواینجاست کهارتباط تنگاتنگ رنسانسغربی رابافرهنگمان مشاهدهمی کنیم. ارتباطی که نه من بلکه دانشمندان بزرگ غربی بر

. أن تأكيددارند. • به این تُرتیب این رســتاخیز تقریبا در

زمان صفویه رخمی دهد... بله اما این دولت به نحو درستی با این رستاخیز مواجه نشد و پس از آن هم که افاغنه به ایران هُجُوم آوردند و همه چیز نابود شــد مثلا شاردن در خُاطـُراتُ و نامههایشُ پُس از رفتــن از ایران می گوید که در ایران رنسانســی رخ داده و مانند این است که در پاریس در حال زندگی هستیم ما جهان دوم

## اندر حكانت copy-write!

اولین بار به هنرت افتخار کــردی؟ وقتی اولین اثرت فروش رفت؟ واوجواب داد: «نسه، وقتى اولين اثرم رادزديدندا

ر۔ی حەســا ییکاســو اگــر در ایــران امــروز زندگے دردبـــازار اســـت و همه چیز به تـــاراج مـــیرود، این نـــوع از به خود نازیـــدن کم کم داردبــه امری فراگیر و افتخَــاری عمومــی دگردیســی مییابــد. در این راســتا خواســتم بگویــم بنده هم چنــدوقتی سبت بانت سب قت آثباً، م دار م به خبودم مر باله! قضيهاز حدود ١٠ ُسال پيشُ شُروعُ شد. كتابُ که اولین کتابم بود، بعداز چند وقتی فروش رفت و تمام شد و بعد خبر رسید یک بنده خدایی در حوالی دانشگاه تهران دکان «جنگجو فروشسی» باز کرده. پر ب س اجندجو فروشـــی، باز کرده. یعنی کتاب را افست کرده و به ملت می فروشد. ما هم گفتیم فعلا که ا: حل " کارش دار چاپ دوم خبری نیست، بگذاریم گفتیم فعلا که از چاپ دوم خبری نیست، بگذاریم طرف کارش را بکند و نانسی در بیاورد. به خصوص که شناسنامه کتاب را دســـت نزده بودو دست کم امانت ادبی را رعایت می کردو گذشت.

سیی را هیت می طونو بعــداز چندی، خبر رســید که یک بنــده خدای دیگری در همایشی مقالهای خواندهبا محتوای چرند که درش انبوهی از کلیدواژههای آشنا وجود داشت: همافزایی،سیستمهای پیچیده،شکست تفارن،و۔ و انگار رونوشتی از یکی از کتابهای مرابااستنباطهای شخصى اش مخلوط كرده و بهعنوان نظريه خودش بروریزیاش برای خودش مانده و گفتیم بگذاریم و گزریم و این هم گذشت. از آن طرف حوالی پارسال بود دوستی خبر داد که

ران طرف طوی پرسان بود موسعی عبر یک بنده خدای سومی که انگار در دوران مشعشع ماضی معاون وزارت ارشاد هم بوده، فصلی از یکی از کتابهای مرا به اسم خودش بدون پس و پیش کردن یک کلمه منتشر کرده و مدعی شده نظریه ای تازه در

Sherwin Vakili

نمیشود.بچههای امروز سر گرمیهای زیادی دارند.

اند، حكات copy-write ا میگویند زمانی از پیکاسو پرسیدند: «کِی برای اولین بار به هنرت افتخار کردی وقتی اولین اثرت فروش رفت؟» و او جواب داد: «نه، وقتی اولین اثرم را دردیدند!» چه بسا پیکاسو اگر در ایران امروز زندگی می کرد خیلی رود –احتمالا در حدود پنج شش سالگی- این افتخارش جوانه میزد. بس که دردبازار است این مملکت و هما جبر به ناراج میرود، این نوع از به خود نازیدت کم کم دارد به امری فراگیر و افتخاری عمومی دگردیستی مصابلد. در این رابت خواتینت نیز دارد یک مرح طریع و مصفرت عمومی دگردیستی مصابلد. در این راستا خواستم بگویم بنده هم جند وقتی است بابت سرفت آثارم دارم به خودم می،بالم!

قضیه از حدود ده سال پیش شروع شد. کتاب جنگجو که اولین کتابم بود، بعد از شعبه از حدود ده سال بیش شروع شد. کتاب حنگدو که اولین کتابم بود، بعد از چند وقتی فروش رفت و نمارشد و بعد خبر رسید یک بنده: کتاب را افست کرده و به دانشگاه تهرات دکان «جنگجوفروشی» باز کرده، یعنی کتاب را افست کرده و به ملت می فروشید، ما هم کتنیم فعلاً که از چاپ دوم خبری نیست، بگذاریم طرف کارش را باخد و تابح در بیازد، جه خصوب که شناسنامه کتاب را دست نزده با دست کم امانت ادبی را رعایت می کرد. و گذشت.

عد از چندی، خبر رسید که یک بندهی خدای دیگری در همایشی مقالهای خوانده با محتوای چرند، که درش انبوهی از کلیدوازههای آشناً وجود داشت: همافزایی، عمهای بیچیده، شکست تقارت، و...؛ و انگار رونوشتی از یکی از کتابهای مرا با استنباطهای شخصیاش مخلوط کرده بود و به عنوان نظریهی خودش ارائه بود. باز دیدیم اسمی از من نیاورده و آبروریری اش برای خودش مانده و گفتیم

بگذاریم و بگذریم... این هم گذشت. از آن طرف حوالی پارسال بود دوستی خبر داد که یک بندهی خدای س در دوران مشعشع ماضی معاون وزارت ارشاد هم بوده، فصلی از یکی از کنابهای مرا به اسم خودش بدون پس و پیش گردن یک کلمه منتشر کرده و مدعی شده نظریهای نازه در فیزیک (!) اراته کرده و جالب این که مشهور هم شده بود! اما راستش حالاً دیگر شکایتی از او ندارم، جون برایش بیامی فرستادم و اعتراضی گردم و بنده ک خدا انصاف داد و مرجع متن را ذکر گرد و ادب را هم رعایت گرد.

می گشتم که حدود ۱۰ سال پیش در مجله کتابماه فيزيک(!) ارايه کرده و جالب اين که مشهور هم شده علوم اجتماعی چاپ شدو نقد کتاب «دگردیسی صمیمیت» از آنتونی گیدنز بود. عین متن را در وبلاگ یک خانمی پیدا کردم که بدون تغییر دادن یک واو بودااما راستش حالا دیگر شکایتی از او ندارم، چون برایش پیامی فرستادم و اعتراضی کردم و بنده خدا نصاف دادومرجع متن راذكر كردوادب راهم رعايت ۔۔۔ خودش منتشر کردہ ہود، ہی اشارہ به كرد. كمى بعد ، دنبال متن مقاله اى از خودم دراينترنت

ن یا کتاب ماه علوم اجتماعی و خوش س یا تعاب ست معوم جمعه هی و خوستمره این م مقدمه ای هم نوشته بود و شرح داده بود که یافتن اصل انگلیسی کتاب چقدر برایش دشوار بوده و در خواندن آن و نوشتن این نقد عمیق چقدر رنج و سختی را بر فودهموار کرده است! . دیگر از سرزمین عجایب فیسبوک و صفحههای<sub>ه</sub>

دید از سراس دید به سی و و سعت دید که مامسوران معذور به اسسم من درست کردهاند و عکسها و نوشتههایم را با نیتی ناشایست رویش می گذارند، چیزی نگویم خلاصه همه اینها گذشت، ت نارسیدُ به شُــگُفت ترین مورد، یعنی وبلاگ نویسی که همین روزها به شــرف آشــنایی با او نایل آمدهام. ین یکے باعث شد بندہ ہے در بحران ہویت یں یسمی بہت ہے۔ ملیمان سے پیم شوم، چون این بندہ خدا وبلاگی درست کردہ و بخشھایی از کتابھای مرا رویش گذاشـــته (بخشُ هایی را به نظرم نشســـته از نو تایپ کــرده!) و خیلی صریح هم اولش خــودش را معرفی کرده: شـروین وکیلی! وقتی پیغام دادم واز هویتش پرسیدم، این راز برملاشد که آن بنده خدا، من است! یعنی آنقدر محکم می گفت شـروین است که من روزی در تردید بصودم که نکند خودم یک کس . بیگری باشم! محض سر گرمی یکی دو باری برایش ۔ رف ، ۱۳ کی کر کری۔ کی کر ارکی پیسام دادم و گپی زدیسے و آخرش خسودم را معرفی کسردم اوایل خیلی مقاومت می کرد و اصرار داشست که من دروغ می گویم و خودم، خودم نیسستم، بلکه خودش خُودم استٌ.برایُش نوشتم که اگر می خواهی خودت نباشی دســت کم برو یک آدم بهتر پیدا کن و جُای او بــاش، بین این همه پیغمبــر جرجیس ر خرین پیامی که برایش فرستادم و بعدش صفحه را بست، این حکایت انوری بود که دید کسی شعرش را در مجلسی می خواند، گفت این را تو سرودهای؟ گفت آری، گفت این که شعر انوری است، اُو هم گفت: خوب من همانوری هستم انوری واقعی هم گفت: شگفتا که

ازصفحهفيسبوكشروينوكيلى

عریست از بی مستفن و تعدو به سست اجتماعی جامعه چـه تاثیبـری در زیست اجتماعی جامعه برجـا مینهـاد و در زندگــی مردمــی که شــاید هر دوی این تفکرار را به درســتی

نمیشناختند،چهتغییریایجادمی کرد؟ آگراد، سام متلف اگــر این بــاور عقلانــی، انتقادی وانســانی و علمــی عمومیت می یافــت و دامنگیــر تمامی عملی صوسیت ی بست و بخشهامی شده آگاهی عمومی بالامی رفت و در نتیجه در دیانت، هنر و... با بخشهایی عقلاتی روبهرو می شدیم. در شسرق به نسبت این که این گونه آگاهی ها پایه هسای عقلاتی و روحیه انتقادی نیافتنسه وارد دامنه کلی آگاهی اُجُتماعی نشدند. یعنی از اُگاهی کلی اجتماعی و تاریخی جامعه عقب ماندنــد. وقتی به جامعه خودمان نگاهی بیندازیم تفاوتها به سیهولت و الله منافق بیندریم عوصه با آگاهی که قابل مشاهده است. چراکه جامعه با آگاهی که باید در حوزههای مختلف نهادینه می شده، پیش رفته است. اما در دنیای غرب این گونه نیست. گاهی ها در تمامی بخش ها با توازن پیش رفت. از سویی اسطوره زدایی صورت پذیرفت و تمام آثار اسطوره ای را زدودند. در طرف دیگر که ما

اشیچ، خشکی و برودت

ب سببهدیسی و شبهعقلانی رخ داد کیه

تُلاشـــی برای از بیـــن بردن آنهــانیز صــورت نگرفت. در نتیجه عقبماندن مناسبات

آگاهی های غیرعقلانی در

آگاهیهای عیرعفدیی در کشـوری چون کشـور ما و به عقلانیـت، انتقادگرایی و

فر آینداندیشه که در تاریخ در احساسات بشر وبعداز هستى اجتماعى و تاریخی رخداده،بسیار متنوع ر... وطولانیاست.بخشهاییاز اینفرآیندتوانستهاندعقلانی شوندوبخشهای دیگری نیز به دلایل متعدد نتوانسته این امر تقر بيادر تمام نقاط دنيا . مین شکل بوده اما قوت و ضعفدارد

عامل شــکاف در جامعه شد. قاعدتا اين امر باعث پسرفت علوم هم شد چراکه به این عقلانيت اجازه حضور ندادنــدو درحُقيقت اينَ آگاهی به لایه<sup>ٔ</sup>های پایین جامعه رسوخ پیدا نکرد و جامعه به اتوبوس دو طبقه ای بدل شد که طبقه بالا تمام دانشــمندان، فرهیختــگان و.. حضور

ر بـ حــــ و حصور داشتندو در طبقه پایین هم عده ای که از این قافله عقب نام داده م عقب نگه داشته شده بودند.

اما انتقادات بسیاری نیز به این
عقلانی شدن و علمیت یافتین در تمامی
حوزه ها از جامعه شناسی تا سیاست و اقتصاد و... وجود دارد. برای مثال زمانی که اقتصاد توسط آدام اسـمیت در نیمه قرن اد توسط آدام اسمیت در نیمه قرن م، به علم بدل و از زیر مجموعه اخلاق نیان دو عاملی خـارج میشـود، جدایــی ایــن دو عاملی میشود که انسان اقتصادی به وجود آید که

بهنوع زيست اجتماعي آن ايرادات بسياري

ی میرسیاریموارددیگر... وره است و بسیری رو ... در داخل تفکر عقلاتی مشایی ارسطویی از ۳قرن قبل از میالاد تاکنون، انواع و اقسام ر روز ماده گرایی و تصور گرایی و... دایما رخ داده و یکی دو تا هم نیست و مکتبها و نحلههای گوناگون چه در شرق و چه در غرب به وجود آمدهاند و اینها در داخل آن جریان بزرگت ر بودهاند. از اوایل قرن ۱۶ تا قرن ۱۸ که سرمایه داری با تمام قدر تش به وجود آمد، تمام نظامهای موجود در جُهان را به درون خود برد.این نظام بزرگ جهانی که ر ، رکزی کر ، رکز یکی بخش هایی که خیلی افراط کرده بود، ماهیت انسان را اقتصادی قرار داد و گفتند که انسان هیچ ماهیتی جز ماهیت اقتصادی ندارد و انسان اقتصادی به وجود آمد که در داخل جامعه شناسی اقتصاد این انتقاد هم به آن به وجود آمد و بسط یافت. در حقیقت دعوا در داخل خانواده علسوم رخ داد نه خارج از آن و به همین دلیل نباید به این شکل با این مور د مواجه سدهرچندچنین انتقاداتی شاید در برخی وجوه وارد باشد امانمی توان این گونه با این مورد مواجه شُدو باید این انتقاد را در درون این خانواده دید و برای حل آن برنامه ریزی کرد.

